

جنونِ قارچی



مقدمه ای که لازم است گفته شود:

من، اشعارم را برای خودم و در وصف احوال خودم میگویم، عبارتی {خودم را به

شعر میگویم}.

پس هیچ نیازی به دوباره نویسی و چکش کاری نیست.

هر ساعت و هر روزم را ترانه وار و شعرگونه وصف میکنم.

این را هم در نظر بگیرید که من بعنوان صاحب اثر دچار کم و کاستی هایی هستم پس چیزی که توسط

من نوشته و منتشر میشود هم شبیه من است.

نباید انتظار داشته باشید که خودم را به شکل دلخواه شما تغییر دهم.

گاهی من درد اجاره نشینی دارم _ گاهی از عشق می نالم _ گاهی از اجتماع گله میکنم و ... مطمئنا این

مشکلات و دغدغه ها در شعر من نیز نمود پیدا میکند.

و اما در بحث وزن و عروضی ، من شخصا تمایلی به رعایت اوزان عروضی ندارم .

بسکه دهن بین بودم

هیچ لذتی نبردم

از شکوه عاشقی

این همه خارِ پاشنه

نگذاشت صعود کنم

بالای کوه عاشقی

عشق ورطه ی عمیقی ست

کمی باید جسور بود

نصیبِ مردِ بزدل

نیست چیزی جز حسرت

و اندوه عاشقی

گفتند خدای سرخوش

روزی دمید به روحم

اما این جای خالی

ناشی از کمبودِ اوست

یا روح عاشقی؟

رنگ و رو باخته است آرزو هام

و عشق قصه ایست بی سرانجام

که میل میکند گاهی به تاختن

همچون حاکمی در ملک نا آرام

هر بار که شکست میخورد کسی

میکشد کار او به خواب و اوهام

عشق است که طلاقوب میکند

وجود کسی را گشته نقره فام

عشق است که دست نوازش میکشد

به دست و صورت بیمار از جذام

اگر که صدمبار هم از تله گریختی

این صیاد بی رحم می اندازدت بدام

عمری کنار ایستادم

و انتخاب نکردم

عاقبتم و این است

عشقِ رحمی ندارد

به مردی که عمری

بزدل و دهن بین است

خدایِ من توقع داشت

شبیهِ او باشم فقط

روزی جنون من را دید

و از آنروز دلچرکین است

شاخ به شاخ شدن با

این زندگیِ شاخ شکن

شهامت و جرئت میخواست

سرسپردگی میراث من بود

و رسم من چنین است

راضی هستم به تنهایی
 چون تاسم جفت نیفتاده
 یه عمر که سرگردونم
 بی صاحب و بی قلاده
 دست بدامن عشق بردم
 دخیل بستم به ضریحش
 کی فکر یه مردِ مفلسه
 کدوم خدا و امامزاده ؟
 سگ دو زدم که برسم
 به دلخوشی و خوشبختی
 این دو سوار بودن و من
 لنگ زنون و پای پیاده
 والله که زندگی کردن
 سخت تر از مردن شده
 اسیر شدم من به خدا
 اسیر جبر ، نه اراده

بسکه با سر زمین خوردم من
 توو سرم لخته ی خون تشخیص داد
 ادا و اطوارمو دید ، نسخه پیچید
 مرضِ دلتنگی رو جنون تشخیص داد
 نگفتم به خونوادم که میخوام سفر کنم
 نگفتم در میرم از هرچی که بود و هست
 پدرم آشفتگیِ احوالِ منو
 از بلیط و چمدون تشخیص داد
 {دکتر/اومد و منو معاینه کرد
 گفت جنونت رشد کرده شکل قارچ}
 گفتم عشق میتونه درمونم کنه
 رفتم و عشق ولی جوابم کرد
 عمری تنهایی با خودم ساختم
 عشق اومد میون جمع خرابم کرد
 منی که دم نزدم از درد و غم
 فکر کردم که آبِ رو آتیشه
 ولی عشق آبِ سماور بود و
 منِ ساده رو سوزوند، کبابم کرد
 {بسکه سوختم جزغاله شدم
 و هنوز آب میخورم پارچ به پارچ}

اصلاً حواسم نبود، دو تا فنجان ریختم

با اینکه میدونم ، برگشتن در کار نیست

صدای من خسته، دستای من سرد و

برای این حرفام، گوشی بدهکار نیست

سهم تو خوشبختی، سهم منم دلتنگی

تکیه گاهِ من، جز کنج این دیوار نیست

من تهِ این دنیا، من ته خط هستم

نمیشه برگردم، کسی چشم انتظار نیست

نگاهِ تو سرد و ، نگاه من آتیش

حیف، بین این دو تا رابطه برقرار نیست

توو جاده های خیس و مه آلود

بارونی هـ حال و هوام بی تو

از چشمِ تو افتادم و صد حیف

از زندگی چی بخوام بی تو؟

توو گردنه حیران و جنگل ها

با من فقط انبوه درد و غم

هر لحظه میریزه رو سرِ من

بدونِ تو این کوه درد و غم

این زندگی بعد از تو دلگیره

این زندگی بعد از تو تعطیله

با حسِ من بی مهر و دلسردی

چشمات مثل هوای اردبيله

پرسه زدنِ توو ساحل گیسوم

دلتنگی و تنهایی و حسرت

دوباره بفکر فرو رفتن

دوباره نفرین به این نفرت

{ این دو شعر (ترانه)ی آخر سالها قبل نوشته شده اند }

و برای حسن ختام بیتی از مولانا

ای عشق عقل را تو پراکنده گوی کن
ای عشق نکته های پریشانم آرزوست

Maghtoul76@gmail.com

[Instagram.com/maghtoul76](https://www.instagram.com/maghtoul76)

maghtoul76.blogfa.com